

بررسی تطبیقی شعر احمد صافی و بهار (با تکیه بر موضوع دین)

بدالله رفیعی*

چکیده

شعر از آغاز حیات بشری، با همه لحظات آسمانی و زمینی اش، با انسان همراه بوده است. هرچند شعر در مکتب متعالی اسلام جایگاه واقعی و دینی یافت، در زبان‌های مختلف به‌ویژه عربی و فارسی تکامل خود را در قالب‌های متفاوت نشان داد.

اگر شعر و شاعری در خدمت خیر و صلاح جامعه باشد و جامعه بشری را به سوی اخلاق فاضله و ایمان به خدا سوق دهد، بدون تردید مورد تأیید اسلام است و قرآن و پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) از چنین شعری حمایت می‌کنند. از صدر اسلام تا کنون، با تمسک به سنت پیامبر اکرم (ص)، از شعر به‌عنوان سلاحی کارآمد و حتی معنوی در دفاع از دین و مبانی آن و نیز مقابله با تهاجم دشمن استفاده شده است. در این خصوص، بهار و احمد صافی از نمونه‌های بارزی هستند که در لابه‌لای اشعارشان باورهای دینی و آموزه‌های اعتقادی نمودی روشن دارد. در این مقاله سعی شده است ظهور و بروز اندیشه‌های دینی در اشعار این دو شاعر معاصر به روش تحلیل محتوا بررسی شود.

کلیدواژه‌ها: اندیشه دینی، شعر مذهبی، ملک‌الشعرا بهار، احمد صافی النجفی.

مقدمه

ادبیات دینی به مفهوم واقعی آن در عصر حاضر معرفی و نقد نشده ولی شعر بسیاری از شاعران در ادبیات عربی و فارسی، حجم وسیعی از باورهای دینی را در خود جای داده و

* استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی Rafiei_y20@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۳/۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۷/۱۲

توانسته است خدمت درخوری به معارف دینی کند. بدین لحاظ ضروری می‌نماید پژوهش‌های لازم و جدی در این خصوص صورت پذیرد.

دامنه باورهای مذهبی بسیار گسترده است و شعر یکی از ابزارهایی است که می‌تواند بیانگر این باورها باشد چراکه شعر زایش اندیشه، احساس، عاطفه، دغدغه‌های انسانی، باورهای اجتماعی، آرمان‌ها، ارزش‌ها، دلواپسی‌ها، دردمندی‌ها، آمال و خواسته‌های شاعر است که در قلمرو زندگی انسان‌ها و در شکل مطلوب می‌تواند به ایجاد تحول، نگرش و فرایندهای مختلف ارزشی و دینی منجر شود.

شاعر با الهام از آموزه‌های دینی، مکنونات قلبی خویش را با توسل به شعر بیان و پیرامون خالق و مخلوق و مبدأ و معاد هنرنمایی می‌کند که به‌نوعی نمایانگر اعتقادات و چگونگی نگرش او به مقوله دیانت و دینداری است. در این میان، بهار و صافی نیز در اشعار خود از مفاهیم مذهبی بهره جسته و نشان داده‌اند که دین در حیات ایشان و جامعه نقش محوری داشته است و جامعه بدون باور به آموزه‌های ایمانی سرانجامی جز تباهی نخواهد داشت.

پیشینه و روش تحقیق

موضوع این مقاله از یک طرف بینامتنی است بدین معنی که ارجاع‌های برون‌متنی به‌شکل اشاره به متنی دیگر تجلی پیدا کرده است، خواه متن در حد یک عبارت یا جمله باشد، خواه در حد یک کتاب، و از طرف دیگر تطبیقی است که در آن شعر دو شاعر معاصر بررسی مقایسه‌ای شده است. اگرچه هر کدام از این دو شاعر در کشور خود مورد توجه بوده و مقالات متعددی درباره آنها نوشته شده است، شعر این دو شاعر — تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد — به‌صورت مقایسه‌ای بررسی نشده است. به هر حال، فرض بر این بود که اندیشه‌های دینی در اشعار هر دو شاعر تجلی یافته و لذا برای بررسی این موضوع از شیوه تحلیلی — توصیفی بهره گرفته شده است.

تجلی دین در ادبیات منظوم

اگر رسالت شعر و ادب در این است که انسان را به غایت اصلی و هدف متعالی و کمال مطلق سوق دهد، شعری که عنصر تأمل در آن باشد، برای تحقق این مهم از هر وسیله‌ای مناسب‌تر است. وقتی اندیشه عمیق باشد، جهت‌یابی و جهت‌گیری و نفوذ آن در دل‌ها هم

عمیق خواهد بود. مگر نه این است که یکی از مقاصد ادبیات، خودشناختن است و آدمی از خلال همین خودشناسی است که به خداشناسی می‌رسد. انسان می‌خواهد خود را بشناسد، وجود خود را توجیه کند. بشر در تأملات ژرف خود می‌تواند دریابد که در سرنوشت جسمانی از لحاظ نیاز به خور و خواب و خشم و شهوت به حیوان شبیه است و جنگ و خونریزی، دزدی، حرص و درنده‌خویی از همین عنصر خاکی او ناشی می‌شود. او در جست‌وجوی «انسانیت» به عنصر معنوی اندیشه ژرف که منشأ آگاهی و تمییز است، می‌رسد و نیروی اندیشه ثاقب را در دو مسیر به‌کار می‌گیرد: یکی برای رفع نیازمندی‌های مادی، و دیگری برای رشد و تعالی و حیثیت‌بخشیدن به روح خود؛ به همین منظور از شعر مدد می‌جوید و آن را وسیله قرار می‌دهد. فکر سطحی و اندیشه اعتیادی، بسیاری از اوقات راه به جایی نمی‌برد و انسان را به جایی نمی‌رساند؛ شاید او را فقط در موقعیتی که هست، از خطا مصون دارد ولی موج ایجاد نمی‌کند و انسان متعالی نمی‌سازد آن‌چنان‌که زمان و مکان را درنوردد و ره هزارساله را یک‌شبه طی کند، و گاهی مانند هیزم سوخته است که مسافت کوتاهی را به مسافر نشان می‌دهد (میرقادری، ۱۳۸۵: ۶۸-۶۹).

حیات آدمی، از لحظه تولد تا مرگ، لمحّه‌ای از ابدیت است؛ گویی انسان در اقیانوس عظیم و پهناور ابدیت، همچون موج کوچکی، لحظه‌ای چند بر این دامن امواج می‌لغزد و ناچار در نقطه‌ای دیگر سر به زیر موج می‌کند و در آغوش بی‌منتهای ابد پنهان می‌شود. اما اندیشه ژرف و تأملات جهان‌پیمای او است که از یک سو می‌کوشد فضای محصور خود را به فضای گسترده متصل سازد و از سوی دیگر تلاش می‌کند دوران هستی محصور خویش را نیز به زمان گسترده متصل سازد. در این راه، کوشش رنج‌افزایی به‌کار می‌برد و فعالیت هنرمندانه‌ای می‌کند که در چهارچوب زمان و مکان و اینجا و اکنون محصور نمی‌ماند (همان، ص ۶۹).

ستودن و توصیف زیبایی‌ها و عظمت‌ها در فطرت زلال انسانی ریشه دارد. هیچ‌کس نیست که در هنگام مواجهه با زیبایی — زیبایی‌های طبیعی و انسانی — هر جا و هر گونه که باشد، در درون یا در بیرون، تمجید و تکریم و ستایش آغاز نکند.

ادبیات آیینی، تجلی همین فطرت و فریاد سرشتین است؛ ستایش گل‌هایی که در باغ جهان شکفته‌اند، رؤیت بیکرانه دریایی که تا ابدیت دامن گسترده و قلّه‌های شگفت و رازآمیزی که در چشم‌گردانی انسان هیچ‌گاه نمی‌توان ساده و آسان از آنها گذشت و یا به‌رغم عقیده برخی آنها را محدود و مقطعی دانست. (محدثی خراسانی، ۱۳۸۸: ۱۱)

هر مقوله شعری که صبغه دینی داشته و متأثر از آموزه‌های اسلامی باشد، در قلمرو شعر آیینی قرار می‌گیرد.

به‌طور کلی، تنها مسئله‌ای که شعر آیینی را از سایر انواع شعر مجزا می‌کند، قلمروی موضوعی آن است. برخلاف نظر بسیاری از صاحب‌نظران که شعر مذهبی را از جهت موضوع به دو مقوله کلی منقبت و مرثیه محدود می‌دانند، آثار اخلاقی و عرفانی چون خمسه نظامی و سایر متون نظم عرفانی و تعلیمی و نیز آثار غزل‌سرایان بزرگی چون حافظ، سرشار از رهنمودهای قرآنی و مفاهیم دینی و مقوله‌های ارزشی روایی و بیانگر تأثیرپذیری فراوان آنان از متون دینی است. (همان، ص ۲۵)

شعر و شاعری اگر در مجرای خیر و صلاح جامعه، خدمت به اخلاق فاضله و تشویق به ایمان و تقوی باشد، بی‌تردید مورد تأیید اسلام است، و قرآن و پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) از آن حمایت می‌کنند. (شیخ‌الرئیس کرمانی، ۱۳۸۸: ۹۰)

منشأ شعر آیینی فارسی به صدر اسلام و در واقع به نخستین سروده‌های آیینی شاعران عرب بازمی‌گردد؛ بنابراین، این‌گونه سروده‌ها را باید در شعرهای آیینی عرب دنبال کرد تا به جریان شعر فارسی رسید، زیرا ادب رسمی فارسی حدود سه قرن بعد از اسلام تثبیت شد و شهرت یافت. در بررسی پیشینه مکتوب شعر آیینی عرب و پیدایش شعر فارسی، به این نکته باید اشاره کرد که شعر فارسی در بدو پیدایش خویش چندان با مفاهیم دینی و مذهبی همراه نبود، بلکه ابتدا در دربارها رشد کرد و بالید و از همین منظر بیشتر در مایه مدح و ثنا و یا تعزّل و مرثیه بود، آن هم به مناسبت بزم‌های شاهانه. (محدثی خراسانی، ۱۳۸۸: ۵۵)

شعر فارسی اندک‌اندک تحت تأثیر شعر عربی به شیوه عروضی شکل گرفت و نقطه شروع آن، به تأیید متفق‌القول صاحب‌نظران تاریخ ادبیات - از جمله تاریخ سیستان - سال ۲۵۱ هجری بوده، و این زمانی است که اسلام و فرهنگ اسلامی همراه آن بر تمامی شئون زندگی ایرانیان سایه افکنده و فضای فرهنگی و اجتماعی ایرانیان سرشار از عطر آموزه‌های قرآنی و اسلامی بود. (همان، ص ۵۵)

شعر مذهبی فارسی در این فضا متولد شد و در دامن اسلام رشد کرد و گام به گام که پیش می‌آمد، بهره‌مندی آن از فرهنگ اسلامی بیشتر شد. تصوّر شعر فارسی رها از فرهنگ قرآنی و اسلامی امکان‌پذیر نیست؛ و در واقع همین آمیختگی با مفاهیم قرآنی و دینی بود که شعر فارسی را اندک‌اندک به دریای بیکران عرفان کشاند و افق‌های کشف و شهود عرفان اسلامی را فراروی آن گشود و باز هم بر مبنای همین تأثیرپذیری بود که فضای غالب و

شناخته شده عربی — که همان توصیف است — بارزترین ویژگی شعر فارسی شد. توصیف در شعر آیینی فارسی، بیشتر از چند منظر خاص مورد توجه شاعران فارسی سرا قرار گرفت: توصیف حسنات ائمه اطهار (ع) و تشبیه آنان به زیباترین و ناب‌ترین پدیده‌های هستی. (همان، ص ۵۵-۵۶)

ملک الشعرا بهار

محمدتقی ملک الشعرا بهار (۱۲۶۶-۱۳۳۰ هـ.ش.)، شاعر، محقق، استاد دانشگاه، روزنامه‌نگار و مرد سیاست بود. شهرت شاعری بهار، به قصاید فخیم و استواری است که با توجه به سنت ادبی گذشته سروده است.

بهار از خراسان برخاسته بود؛ اما نسیم آزادی که پس از امضای فرمان مشروطیت در ایران وزیدن گرفت، او را به تهران کشانید تا بتواند از مهم‌ترین دستاورد نهضت — که خون‌بهای شهیدان وطن بود — از نزدیک پاسداری کند. بهار در همان سال‌های نوجوانی که هنوز سایه پدر بر سر او بود، به محافل آزادی‌خواهی خراسان راه یافت و از نزدیک با سیاست و مسائل روز مانوس شد و اندیشه‌ها و اشعار آزادی‌خواهانه خود را از طریق روزنامه‌های محلی خراسان انتشار داد. (یاحقی، ۱۳۸۸: ۱۶۳)

محمدتقی بهار بی‌تردید یکی از بزرگ‌ترین شاعران دوره مشروطه در تهران است؛ که به دلیل تنوع حجم تلاش‌های ادبی، تأثیری قاطع در تاریخ مشروطه ایران داشت. بهار را به‌رغم تنوع قالب‌های اشعارش می‌توان آخرین قصیده‌سرای فارسی برشمرد. از ایام خاقانی به بعد، قصیده‌سرایی همچون او به عرصه نرسیده است. (موریسن و همکاران، ۱۳۸۰: ۴۵۴)

بهار، رهبر زندگی بود. او ملت خود را به جلو می‌کشید و از کسانی نبود که تا فرصتی فراچنگ آورد، به گوشه‌ای بخزد و فقط با یار خویش نرد عشق ببازد و درمقابل حوادث اجتماعی که درک مشترک او و هم‌نوعان او است، خونسرد و بی‌توجه بماند. او می‌دانست که در چنین مواقعی باید به وظیفه بزرگ شاعری و هنرمندی عمل کرد. (ظفری، ۱۳۸۰: ج ۲، ص ۴۱۱)

احمد صافی نجفی

احمد صافی نجفی — شاعر بزرگ عراقی (۱۸۹۷-۱۹۷۷م) — در شهر نجف عراق چشم به

جهان گشود و در محافل علم و ادب شهر نجف بزرگ شد و در آن شهر با راویان شعر و ادب و طلاب علوم دینی که در راه استقلال وطن خود (عراق) مبارزه می‌کردند، معاشرت کرد. او به قضایای بزرگ سیاسی اهتمام ورزید و به دسته‌های مبارزان شیخ عبدالکریم جزائری پیوست و از آن گروه‌ها جرقه آتش انقلاب عراق در سال ۱۹۱۹م زده شد که برای سرکوبی استعمار انگلیس به‌پا خاستند. در همین سال مجبور شد به ایران پناهنده و از آن پس در آنجا ساکن شود. او به تهران رسید و در آنجا مستقر شد. (سحار، ۱۹۷۱م: ج ۲، ص ۵۲)

صافی در ایران زبان فارسی آموخت و در این مدت مثنوی مولانا، رباعیات خیام، دیوان منوچهری، کلیات سعدی و شعر معاصر ایران را مطالعه کرد و با شاعرانی چون ملک‌الشعرا بهار، حیدرعلی کمالی، جمال‌الممالک، عارف قزوینی و میرزاده عشقی آشنا شد. (بصری، ۱۹۹۴م: ۱۷۳)

احمد صافی با نبوغی که در ادب عربی داشت، از افراد انگشت‌شمار ادبیات عربی معاصر به‌شمار می‌رود. او همیشه با خودش و تأملاتش مشغول بود؛ تأکید داشت خودش باشد و در پوست دیگران نرود و به‌دنبال آراستن پوشش و ظاهر خود نباشد. دیوان‌های او، قبل از هر چیز، شرح زندگی پربار، دردناک و غریبانه او است که غم و شادی، سختی و آسانی، امید و یأس، خوف و رجا، زندگی و مرگ، حبّ و بغض، صحت و سقم، پیروزی و شکست، صلاح و فساد، گرایش‌ها و تنش‌ها، افکار و نظریات، تفکرات و تعقّلات او را منعکس می‌کند. (میرقادری، ۱۳۸۵: ۲۰۵)

بررسی اشعار مذهبی و آیینی دو شاعر معاصر (صافی و بهار)

۱. رابطه انسان با خدا

راه خدا و شیوه‌های شناخت و پیمودن آن بسیار است؛ اما به طریقی می‌توان راه خدا را به ظاهر و باطن تقسیم کرد؛ و در هر صورت، راه خدا راهی است که جز به‌مدد اقرار به عجز و نیستی اندیشه نمی‌توان آن را پیمود، زیرا مشیت خاک را با خالق پاک چه مناسبت است؟ مخلوق را با خالق و ممکن را با واجب و حادث را با قدیم و فانی را با باقی هیچ‌گونه مناسبتی نیست که بتوان دست‌توسّل به آن زد و متوجّه درگاه او شد، مگر به سلب همه نسبت‌ها که چون نسبت‌ها همه مسلوب شد و پرده‌های وهم و خیال از پیش نظر برخاست و یأس کلی حاصل شد، آنگاه نوبت امید کلی است، چه هرگاه

گرد نشست و هوا صاف شد، دیدنی‌ها دیده می‌شوند و هرگاه گل و لای جویباران
ته‌نشین شد و آب جاری جویباران زلال شد، حقایق درون جویباران قابل رؤیت می‌شوند.
(کریمی، ۱۳۸۶: ۵۹)

در بخشی از اشعار بهار، به‌ویژه اشعاری که در آغاز کار و در مشهد سروده است، روح
دیانت و ایمان به صورتی لطیف جلوه می‌کند. بهار در این اشعار، خرافه‌پرستی و اوهام را
جزو دیانت و دینداری نمی‌داند و با زبان تمسخر و ریشخند با آنها به مبارزه برمی‌خیزد.
(یاحقی، ۱۳۸۸: ۱۶۶)

روح دیانت و رایحه دلپذیر عرفانی ملایم، در بیشتر قصاید بهار، مشام جان خواننده را
معطر می‌سازد. با آنکه بارزترین جلوه‌های دینداری او را در قصایدی که در مدح پیامبر (ص)
و امامان سروده است، می‌توان دید. اشعار اخلاقی و اجتماعی و سیاسی وی که با تلمیحات
و تعبیرات قرآنی آراسته شده نیز حاکی از دینداری او است. (مدرسی، ۱۳۸۶: ۳۵۸)

بهار در یکی از سروده‌های خویش، پی‌بردن انسان به کنه هستی خداوند را محال
می‌داند و در عظمت ذات باری تعالی و نقص ادراک بشر، چنین نوا سر می‌دهد:

ای نبرده کسی به کنه تو راه	تاری و دیو و اورمزد و اله
ای خدایی که در تو حیرانم	کیستی؟ چیستی؟ نمی‌دانم
کرده‌ام من به هستی‌ات اقرار	گفته‌ام در تو بهترین اشعار
شیخ و واعظ که هادی بشرند	به خدا کز خدای بی‌خبرند

(بهار، ۱۳۸۱: ۶۲۳)

شاعر به عجز و ناتوانی خویش در برابر خداوند اقرار و اذعان می‌کند که نه تنها او بلکه
بشریت از رسیدن به کنه باری تعالی عاجزند و هرکس برحسب توانایی خویش می‌تواند از
خداوند شناخت داشته باشد و همگان از شناخت مطلق خداوند عاجزند. شاعر بر این
اعتقاد است که خداوند در همه جا حضور دارد اما نقص بشر مانع درک حضور او است و
خداوند را به‌هیچ‌وجه نمی‌توان با چشم سر مشاهده کرد، بلکه با چشم بصیرت می‌توان به
وجود حق پی برد. بهار در ادامه، درماندگی خویش را در برابر عظمت حق تعالی متذکر
می‌شود و می‌گوید علم من در برابر خدا به جایی رسید که در آخر به لاادری رسیدم:

در تو و هستی تو حیرانم	این بدانسته‌ام که نادانم
آن‌قدر دیدم و شنیدم تا	گوش کر گشت و چشم نابینا

کسب کردم به معرفت قدری که رسیدم به قرب لادری

(همان، ص ۶۲۴)

بهار درباره «خلقت جهان» نیز سروده‌ای دارد و معتقد است که کسی از راز خلقت جهان باخبر نیست مگر خداوند که قطعاً آن را برای غایتی آفریده، و در آفرینش این جهان رمزهایی است که از حدّ شمار بیرون است و دل عارف و آگاه می‌خواهد که شمه‌ای از راز آفرینش جهان را برملا سازد:

آن مهندس که این بنا پرداخت	کس نداند که از برای چه ساخت
دانم این مختصر که در این کار	رمزهایی بود فزون ز شمار
هر که سر رشته بیشتر دارد	بیشتر زین جهان خبر دارد
هست این رشته نردبان وجود	که بدان می‌کند وجود، صعود

(همان، ص ۶۲۴)

شاعر بر این عقیده است که اصل و فرع هستی از عنایات خداوند است و تنها اوست که قابل پرستش و قوه او مافوق قوای تمامی موجودات است و کلّ کاینات توانایی خویش را از درگاه حضرت احدیت کسب کرده‌اند و انسان در میان این مخلوقات جهان بیشترین درجه اعتبار و اهمیت را دارد و این جهان به منزله نردبان صعود انسان به جهان آخرت است. شاعر در ادامه می‌گوید: انسان در این دنیا مسافری بیش نیست، همان مسافری که آمده است تا توشه خویش را برای زیستن در آن سرای باقی فراهم کند و هرکس در این سفر هرچه سبک‌بارتر باشد، راهش برای رسیدن به مقصد سهل و هموار خواهد بود و انسانی که سنگین‌دل و سنگین‌بار باشد، راهی به قرب حضرت باری تعالی نخواهد داشت. بهار، عدل را سرلوحه کارهای این جهان برمی‌شمارد و می‌گوید:

این جهان همچو نقش پرگار است	همه چیزش ز عدل هموار است
کجی و ظلم را در آن ره نیست	بد و خوب و دراز و کوتاه نیست
همه چیزش ز روی عدل نکوست	هرکس آن کند که درخور اوست

(همان، ص ۶۲۵)

شاعر، جهان را همچون نقش پرگار می‌داند و همواری و سامان‌یافتن همه کارهای جهان را از آن عدل برمی‌شمارد و ظلم و فساد را مغایر با سر و سامان‌یافتن امور عالم تصوّر

می‌کند، چراکه جهان بدون عدل و قسط، مساوی با زوال و نابودی است و سرانجام خوشی نخواهد داشت.

با نگاهی به دیوان‌های اشعار احمد صافی هم معلوم می‌شود که او نیز اشعار زیادی در این مقوله سروده است که از روی آنها می‌توان به نوعی به اندیشه دینی او پی برد. صافی در دوران جوانی، دو مرحله شک و ایمان را در بحث دین و ایمان پشت سر گذاشته است. شاید شک او ناشی از تأثیر گرایشی بوده که به خیام داشته است. او هرچه پیش می‌رود، از مواضع قبلی خود — یعنی شک و تردید — دست می‌کشد و به یقین ایمانش افزوده می‌شود به گونه‌ای که از تردید و دودلی او در ایمان به خدا کاسته و به یقینش در مورد خداوند اضافه می‌شود و حالا حرارتی در ایمانش دیده می‌شود. (المعوش، ۲۰۰۶م: ۱۳۴)

خداوند او را نجات می‌دهد با چیزی که بر دل و جانش چیره می‌کند و آن این است که او خود را در میان آتش سوزانی احساس می‌کند، آتشی که گناهکاران را می‌سوزاند؛ و او در دیوان / شعته ملوته به آن اشاره می‌کند:

يا مُوقِدَ النَّارِ يَشْوِي الْمُنْذِبِينَ بِهَا إِلَيْكَ نَفْسِي قَدْ قَدَّمْتُهَا حَطْبًا
ما لي سوي النفس من شيء أقدمه فأقبله فحماً قوياً يكثر اللهبا

(الصافي النجفي، ۱۹۸۳م: ۵۱)

ای برافروزنده آتشی که گناهکاران را با آن می‌سوزانی! مرا از آن آتش فروزان دور کن که هیزم را پیشاپیش فرستاده‌ام. من به‌غیر از وجود خود چیز دیگری ندارم که تقدیم کنم؛ پس آن را بپذیر به‌عنوان هیزمی که آتش را شعله‌ور می‌کند.

شاعر برای اینکه در مخاطب تأثیر بگذارد و وی را با خود همراه سازد، خود را به هیزم جهنم تشبیه می‌کند و از کرده خویش پشیمان است و از اعمالی که مرتکب شده است، به خدا پناه می‌برد تا شاید او را از آتش سوزان جهنم دور کند.

به‌نظر می‌رسد صافی از نظر جسمی ضعف داشته و به نوعی بیماری جسمی دچار بوده و به همین خاطر نمی‌توانسته است در ماه رمضان روزه بگیرد؛ و به این علت از خود انتقاد و خود را سرزنش می‌کند:

شَهْرُ الصَّيَامِ أَتَى لَكِنِّي تَمِلُّ فِيهِ أَعْبُ الطَّلَا جَهْرًا بِلا حَذَرٍ
قالوا أَتَشْرِبُهَا وَالنَّاسُ صَائِمَةٌ فَقُلْتُ إِنِّي إِلَى الْآخِرَى عَلَى سَفَرٍ

جاءَ شَهْرُ الصَّيَامِ وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ لَكِنِّي فِيهِ نَاعِمٌ
قِيلَ عَمَّا تَصُومُ فِي رَمَضَانَ قُلْتُ إِنِّي عَنِ الصَّيَامِ أَصَائِمٌ

(همان، ص ۳۳)

ماه رمضان آمد؛ اما من در مستی به سر می‌برم و در آن بدون ترس و پرهیز آب می‌خورم. گفتند: آیا آب می‌خوری در حالی که مردم روزه‌اند؟ گفتم: من تا قیامت در سفر هستم. ماه رمضان فرارسید و در حالی که مردم از آن در رنج و زحمت‌اند، من در آن آسوده و راحتم. به من گفتند چرا در ماه رمضان روزه نمی‌گیری، گفتم قطعاً از روزه گرفتن معافم.

این ابیات نشان می‌دهد که شاعر به فرایض دینی پای‌بند است و به روزه‌داری — که یکی از واجبات دین اسلام است — اعتقاد قلبی دارد اما چون توان انجام این فریضه را ندارد، به خوداتهامی دست می‌زند و از اینکه به‌علت بیماری جسمی که برایش عارض است، قادر به ادای تکلیف الهی نیست، رنجور است و خود را سرزنش می‌کند؛ و یا این احتمال وجود دارد که چون او در آغاز جوانی زیاد به مسائل شرعی پای‌بند نبوده، در ماه رمضان به روزه‌خواری مبادرت می‌کرده و این شاید نشانه‌ی تزلزل او در دین‌محوری است. صافی در میان‌سالگی از مرحله‌ی تردید میان کفر و ایمان خارج می‌شود و به مرحله‌ی یقین می‌رسد و با تمامی اعضا و جوارح به خداوند ایمان می‌آورد و خود را در برابر خطاهای گذشته گناهکار می‌شمارد و حتی حرکتش در راه علم و ادب را از جانب خدا می‌داند و او را در همه حال، استاد و راهنمای خویش به حساب می‌آورد (المعوش، ۲۰۰۶م: ۲۰۶):

اللهُ أَسْتَاذِي وَكُلُّ الَّذِي خَطُّ يِرَاعِي فَهُوَ أَمْلَاهُ

(الصافی النجفی، ۱۹۶۲م: ۵)

خداوند استاد من است و هر آنچه را خامه‌ی من می‌نگارد، خدا آن را دیکته کرده است.

لوح وجود انسان مثل صفحه‌ای پاک و صاف است و اگر کسی به‌سوی خدا برود و فرموده‌های او را در این لوح بنگارد، موفق خواهد شد و خدا نیز راه را بر او نشان خواهد داد. شاعر همه‌چیز خود را از جانب خدا فرض می‌کند، حتی شعرگفتن را الهامی از طرف او می‌داند و می‌گوید معبود یکتا است که به شاعر قدرت تمییز می‌دهد تا خوب و بد را از هم تشخیص دهد.

صافی در دیوان هو/جس، به خالق هدایتگر خویش اشاره می‌کند که او را از بالاترین نقطه‌ی کفر و الحاد به برترین درجه‌ی ایمان هدایت کرده است:

وَصَلْتُ فِي الدِّينِ لِرَبِّي كَمَا
سَبَقَتْ بِالْكَفْرِ شَيَاطِينِي
كَمْ سَائِرٍ ظَلَّ قَصِيرَ الْخَطِي
فَلَمْ يَصِلْ كُفْرِي وَلَا دِينِي

(الصافی النجفی، ۱۹۸۳م: ۳۰۱)

به نظر می‌رسد شاعر خود را مشمول الطاف پروردگارش می‌داند و معتقد است خداوند او را از کفر به اوج ایمان هدایت کرده است.

ایمان در نزد شاعر، فیض و بخششی از جانب خدا است و لذت ایمان از بزرگ‌ترین لذت‌هایی است که به او ارزانی شده است تا دنیا و مافیها در نظرش ناچیز و کم‌قدر نماید. همچنین شاعر از کسانی که او را نشناخته‌اند، دلگیر است و آنها را شقی‌ترین مردم می‌شمارد.

۲. اعتدال در دین

در حوزه اندیشه دینی، بهار سعی دارد از افراط و تفریط برکنار بماند و بدون تردید، در اندیشه او، دین نقش محوری دارد. به نظر بهار، ضرورت دین برای زندگی فردی و اجتماعی بشر، امری بدیهی و انکارناپذیر است؛ و بر همین اساس است که نگرش‌های لائیک را خطای بشر قلمداد می‌کند (زرقانی، ۱۳۸۶: ۴۳۱).

شاعر در قصیده «دین و دولت» به این امر اشاره می‌کند و جامعه بدون دین را تباهی و زوال می‌شمارد:

عامه چو شد دین‌تباه، سهل شمارد گناه منکر دین را مخواه، دشمن دین را بران
دولت و دین هم‌نواست ملت بی‌دین خطاست زانکه در اصل بقاست دولت و دین توأمان

(بهار، ۱۳۸۱: ۳۳۳)

بهار در این ابیات نشان می‌دهد که به جدایی دین از سیاست اعتقاد ندارد و مخالف طرح این‌گونه مسائل است و بر این عقیده است که حکومت‌کردن با دینداری هیچ مغایرتی ندارد و دین در همه شئون فردی و اجتماعی زندگی بشر نقش بسزایی دارد و جامعه بدون دین سرانجام جز انحطاط، بهره‌ای نخواهد داشت.

بهار مخالف خط تجددطلبان افراطی است و در مثنوی‌ای با عنوان «در نیکنامی و بدنامی»، خطاب به همین گروه چنین می‌سراید:

متجددنا و کهنه‌پرست	بی رقم قوشچی و بی می مست
گویی از ملت و خدا و نماز	گوید این ژاژها به‌دور انداز
کهنه شد دین و کهنه نیست به کار	دهر نو شد تو نیز چیز نو آر

(همان، ص ۶۴۰)

به‌زعم بهار، دینداران در طول تاریخ، خرافات و شائبه‌هایی بر پیکره دین وارد آورده‌اند؛ بنابراین لازم می‌بیند ذهنیت دینی قوم را اصلاح کند (زرقانی، ۱۳۸۶: ۴۳۲):

دین را مکن آلوده تعصب	کاسلام از آلائش است عاری
بی دین فسرد مردم زمانه	بی دینی را نیست استواری

(بهار، ۱۳۸۱: ۵۲۸)

او در این آسیب‌شناسی تاریخی - دینی، غیر از تعصب، سه آفت را برجسته‌تر نشان می‌دهد که بر درخت تناور دین افتاده و رشد آن را مختل کرده است:

۱. آغشته‌شدن دین با تفسیرها و باورهای قشری‌مذهبان و جاهلانی که حقیقت دین و جریان دینی - مثلاً واقعه عاشورا و غیبت امام عصر (عج) - را نمی‌فهمند و ...
۲. ارتباط خنثایی که توده مردم با باورهای مذهبی دارند و در نتیجه هیچ‌گاه دین را به‌صورت جدی و آگاهانه وارد زندگی عملی خود نمی‌کنند؛

۳. اختلافات مذهبی مسلمانان که باعث شده است مشرکان بر آنها فایق آیند و آنان در جنگی بی‌سرانجام، از دست‌یافتن به گوهر سعادت بازمانند. (زرقانی، ۱۳۸۶: ۴۳۲-۴۳۳)

ملک‌الشعرا بهار - چنان‌که در بسیاری از آثار او هویدا است - همان اندازه که در مذهب اسلام متعصب بود و مقام ائمه اطهار (ع) را گرامی می‌شمرد و درباره مظالمی که بر آل علی (ع) وارد آمده بود، مرثیه‌های سوزناکی می‌سرایید، به همان اندازه از تعصب‌های جاهلانه و خرافاتی که عوام‌الناس در لباس مذهب بدان می‌گرویدند، ناراضی و متأسف بود و گاه‌گاه پاره‌ای از خرافات متداول در میان عوام را به باد انتقاد شدید می‌گرفت؛ از جمله در ترکیب‌بند زیر که در محرم ۱۳۰۵ خورشیدی سروده است، از جهل و نادانی امت در طریقه عزاداری و از اینکه توده ملت ایران زشت را از زیبا و سود خود را از زیان تمییز نمی‌دهد، شکایت کرده است:

ای سفیهان بهر خود هم اندکی غوغا کنید	حال خود را دیده، واغوثا و واویلا کنید
کشته شد شاه شهیدان تا شما گیرید پند	پیش ظالم پافشاری یگه و تنها کنید

خودکشی باشد قمه بر سر زدن آن تیغ تیز بر سر دشمن زنید و خویش را احیا کنید
ای دیانت پیشگان دین رفت و دنیا نیز رفت چشم پوشی بعد از این از دین و از دنیا کنید

(بهار، ۱۳۸۱: ۳۴۶-۳۴۷)

بهار در مجموع، در شعرهایش، توجه عمده‌ای به دین نشان می‌دهد. در بیشتر این قصاید، «روح دیانت» جلوه بارزی دارد. شاهد این دعوی نه فقط اشعاری است که در مدح و رثای پیامبر (ص) و امامان (ع) سروده شده است، بلکه روح دیانت و تعلیم اهل ظاهر در اخلاقی هم که وی تعلیم می‌دهد، بارزتر و قوی‌تر از روح عرفان و تعالیم حکما به نظر می‌آید. (عابدی، ۱۳۷۶: ۱۶۴)

او در ادامه ترکیب‌بند از اینکه مردم گوش شنوا ندارند و کورکورانه کارهایی انجام می‌دهند که احتمالاً با اساس دین سازگاری ندارد، چنین فریاد برمی‌آورد:

رفته حسن مردمی از مرد و زن، من با کی‌ام نیست گوسی تا نیوشد این سخن من با کی‌ام
گویم این قداره را بر گردن ظالم بزن لیک شیطان گویدش بر خود بزن، من با کی‌ام
خلق ایران دسته‌ای دزدند و بیدین دسته‌ای سینه‌زن، زنجیرزن، قداره‌زن، من با کی‌ام
گویم این زنجیر بهر قید دزدان است و او هی زند زنجیر را بر خویشان، من با کی‌ام
گویمش باید پوشانی کفن بر دشمنان باز می‌پوشد به عاشورا کفن، من با کی‌ام
گویمش دین رفت از کف گوید این باشد دلیل بر ظهور مهدی صاحب زمن، من با کی‌ام

(بهار، ۱۳۸۱: ۳۴۷)

احمد صافی هم معتقد است که عده کثیری هستند که به سبب جمود فکری از شناخت واقعی شاعر و مناسبات جامعه عاجزند. به این عقیده در دیوان *الفحاحات* اشاره شده است:

مَا كَدَيْتَنَا إِلَّا إِلَيْكَ اِلْتِجَاءُ يَا إِلَهِي إِنَّ خَاتِنَا الْعُلَمَاءُ
هَلْ لِحَتْفٍ يَسُوقُنَا الْعُلَمَاءُ أَتَرَى كَيْفَ يَصْنَعُ السُّفَهَاءُ

(الصافی النجفی، ۱۹۸۳م: ۲۰۸)

ای خدای من! ما به غیر از تو پناهگاهی نداریم، هر چند که علما به ما خیانت کنند. عالمان ما را به سوی مرگ سوق می‌دهند. آیا می‌بینی این سفیهان با ما چگونه رفتار می‌کنند؟ شاعر علمای متحجر را عامل هلاکت و نابودی خود و جامعه قلمداد می‌کند و از اینکه با جمود فکری باعث انحطاط و اضمحلال جامعه می‌شوند، به شدت نگران است و از

دست ایشان به خدا پناه می‌برد؛ همچنین عالمان کوتاه‌نظر را حتی با سفیهان و دیوانگان هم‌گروه می‌داند، چراکه با کوتاه‌بینی و تنگ‌نظری باعث رکود و جمود در جامعه می‌شوند و سدّی سدید در برابر پیشرفت و توسعه جامعه هستند.

در دوران پیری، بر شدت عبادت و اطاعت صافی در برابر خدا اضافه می‌شود و او خالق را با همه وجود عبادت و او را با عقل و احساس و تمامی وجودش حس می‌کند و بدون اینکه در اعتقاداتش ذره‌ای تزلزل نشان دهد، ایمان قلبی‌اش را آشکارا بر زبان جاری می‌سازد و خداوند در نظر او همان کسی است که همه هستی در ید قدرت او است و آفریننده تمامی پدیده‌ها است. خالق بی‌همتا مددکار حیات شاعر در گذشته، حال و آینده است (المعوش، ۲۰۰۶م: ۲۹۴). صافی در دیوان الشلال چنین می‌سراید:

إِلَى السَّيِّئِينَ، كَانَ اللَّهُ عَوْنِي أَيُّرْكُنِي لِيَضَعَ مِن سَنِينِ
وَإِنَّ اللَّهَ رَازِقُ كُلِّ حَيٍّ أَخِي دِينِ، وَ ذِي كُفْرٍ لَعِينِ

(الصافی النجفی، ۱۹۶۲م: ۱۱۸)

خداوند تا شصت‌سالگی یاورم بوده است. آیا در این چند روز باقیمانده عمرم مرا رها می‌کند؟ قطعاً خداوند روزی‌دهنده هر موجود زنده‌ای است، چه دیندار چه بی‌دین.

شاعر در این ابیات بر آن است که بگوید عنایت خداوند همه پدیده‌ها را شامل می‌شود؛ حتی انسان‌های کافر نیز از رحمت عامه پروردگار حظی می‌برند. دست شاعر را هم که در اوان جوانی در غفلت و بی‌خبری به سر می‌برده، گرفته و از حضيض ذلّت به اوج عزّت رسانده است؛ و خدا انسان‌های غفلت‌زده را به هیچ‌وجه به حال خود رها نمی‌کند.

صافی به‌هنگام دلتنگی، به معبود خویش پناه می‌برد و با خدای خویش خلوت می‌کند و با تضرّع و زاری به راز و نیاز با او مشغول می‌شود:

إِذَا لَمْ أَكُنْ فِي الضَّرِّ الْجَأِ إِخَالِقِي فَقُلْ لِي لِمَنِ الْجَأُ، وَمَنْ يَسْمَعُ الشَّكْوَى؟
أُنَاجِيكَ فِي اللَّيْلِ الْبَهِيمِ تَضُرُّعاً فَخُذْ بِيَدِي يَا سَامِعَ السَّرِّ وَالنَّجْوَى

(همان، ص ۲۵۵)

به من بگو اگر به‌هنگام تنگدستی و تنگنا به خالقم پناه نبرم، به چه کسی پناه برم و چه کسی شکایت و درد دل‌های مرا می‌شنود؟

در شب ظلمانی با تضرّع و زاری با تو راز و نیاز می‌کنم، پس دستم را بگیر و کمک کن ای شنونده راز و نیاز نهانی.

شاعر، تنها پناه و ملجأی خویش را درگاه لایزال الهی می‌یابد و بر این اعتقاد رسیده که خداوند، علّام‌الغیوب و ستّار‌العیوب است و باید قطعاً به او متوسّل شد، چراکه حضرت احدیت، گره‌گشای هر بندی و دواکننده هر دردی است.

۳. نبوت و ولایت

«مدح و نعت» رسول گرامی اسلام (ص) همیشه مورد توجه شاعران و نویسندگان بوده است. در بین قدما مرسوم بوده که هرکس کتابی می‌نوشته، ابتدا فصلی را به حمد و ثنای پروردگار و رسول اکرم (ص) اختصاص می‌داده و این نکته به‌عنوان یک سنت نوشتاری مرسوم بوده است. (محدثی خراسانی، ۱۳۸۸: ۱۸۹)

ستایش پیامبر (ص) و امامان (ع) هرچند تاحدی لازمه کار ملک‌الشعرایی بهار در آستانه قدس بوده است، به هر حال از قوت روح دیانت در وجود او حکایت دارد. در این مدایح و مرثی، همان اغراق‌ها و مبالغه‌ها هست که نزد اکثر سراینده‌گان و اشعار مذهبی معمول است، الا آنکه لطیف‌تر و مأنوس‌تر است و گاه نیز با افکار و آرای تازه‌ای همراه است. (عابدی، ۱۳۷۶: ۱۶۴)

بهار، اشعار زیادی در مدح و منقبت حضرت ختمی‌مرتبت (ص) و امامان معصوم (ع) سروده و ارادت خویش را به آنان ابراز کرده است که به دلیل پرهیز از اطالۀ کلام از ذکر تک‌تک آن‌ها صرف‌نظر می‌شود و تنها به نمونه‌های اندکی از آنها اشاره می‌شود. شاعر در مدح حضرت رسول اکرم (ص) چنین می‌سراید:

شمس رُسل محمد مُرسَل که در ازل	از ماسوی‌الله آمده ذات وی انتخاب
تا بنده بُد ز روز ازل نور ذات او	یا پرتو و تجلّی بی پرده و نقاب
روی‌ی که آفتاب فلک پیش نور او	باشد چنان که کتّان در پیش ماهتاب
شاهی که چون فراشت لوای پیمبری	بگسسته شد ز خیمه پیغمبران طناب
با مهر اوست جنّت و با حبّ او نعیم	با قهر اوست دوزخ و با بغض او عذاب

(بهار، ۱۳۸۱: ۶)

شاعر، شخصیت پیامبر اکرم (ص) را با نگرشی عرفانی مدح می‌کند و همه هستی را حیران محمد (ص) و اجزایی چون خورشید را وامدار وجود مبارک آن حضرت (ص) می‌داند، رسالت او را کامل‌ترین رسالت الهی بیان می‌کند و پیروی از شریعت مقدس پیامبر (ص) را موجب رستگاری و سرپیچی از آن را باعث قهر و عذاب الهی قلمداد می‌کند.

همچنین در مدح حضرت امیرالمؤمنین (ع) چنین می‌سراید و ارادت قلبی خویش به مولا و مقتدای خویش را این‌گونه ابراز و او را هدف و مقصود آفرینش توصیف می‌کند:

حیدر، سالارِ بدر و صاحبِ صفین	حیدر، مقصود آفرینش کیهان
شیر خدا بوالحسن که قصر جلالش	سایه فرو افکند به طارم کیوان
یافته جنت ز دوستانش آذین	یافته دوزخ ز دشمنانش نیران
از او شد سربلند ملت اسلام	وز او شد استوار پایه ایمان
زینت از او یافت دین پاک پیامبر	همچو خراسان ز شهریار خراسان

(همان، ص ۶۴)

این ابیات نشانگر آن است که ولایت و امامت جایگاه والایی در نظر شاعر دارد و امامان معصوم (ع) همان ادامه‌دهندگان راه پرافتخار نبی عظیم‌الشأن اسلام و راه فروزان اسلام هستند و اینها استوارکننده پایه‌های اسلام و مایه سرافرازی امت اسلام و استمراربخشنده دین مبین پیامبر اسلام (ص) هستند و تأسی‌کنندگان به ایشان سعادت‌مندان دنیا و آخرت و سرپیچی‌کنندگان از راه آنان ذلیل و خوار می‌شوند.

صافی هم در لابه‌لای اشعارش، ارادت خویش را به پیامبر اکرم (ص) نشان می‌دهد و در مواقع مختلف از انتساب خویش به حضرت محمد (ص) و علی بن ابی‌طالب (ع) سخن می‌گوید؛ که در اینجا برای روشن شدن مطلب به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

جَدِّي مُحَمَّدٌ كَانَ دَاعِيَةَ الْهُدَى فَإِذَا ضَلَلْتُ فَلَسْتُ بِأَبْنِ مُحَمَّدٍ

(الصافی النجفی، ۱۹۸۳: ۲۸)

جلّم محمد (ص)، دعوت‌کننده به سوی هدایت و راستی است. اگر از سنت او گمراه شوم، فرزند محمد نیستم.

شاعر از انتساب ناگسستنی خویش به پیامبر (ص) و از تبعیت خود از راه و روش آن حضرت (ص) که همان طریق مبین اسلام است، سخن می‌گوید و تخطی از سنت پیامبر (ص) را ناممکن می‌داند و افتخارش این است که نبی اکرم (ص) جدّ او است و جامعه بشری را به سوی رستگاری هدایت می‌کند.

انتساب صافی به مذهب علوی و شیعه‌بودنش، علّتی از علّت‌های اساسی است بر عزّت نفس او و بلندمرتبتگی و تحمل رنج‌ها و مصیبت‌ها. او هم بر پیوستگی خویش به

پیامبر (ص) و هم بر پیوستگی و پیروی خویش از راه و شیوه علی بن ابی طالب (ع) تأکید می‌کند. (المعوش، ۲۰۰۶م: ۱۸)

شاعر ضمن تأیید قانون عثمانی، از ارادت خویش به علی (ع) و شیعه مذهب بودن خود سخن می‌گوید:

مَا كُنْتُ عُمَرَىٰ بِالْقَانُونِ مُعْتَرِفًا وَالْيَوْمَ أَعْلَنْتُ بِالْقَانُونِ إِيْمَانِي
لَسِّنَ أَكُنْ عَلَوِيًّا مَذْهَبًا وَ دِمَاءً فَإِنَّمَا أَنَا بِالْقَانُونِ «عِثْمَانِي»

(الصافی النجفی، ۱۹۸۳م: ۳۹)

صافی، در جای دیگر، از ارادت قلبی خویش به بنی هاشم سخن می‌گوید و آنها را امیرانی می‌داند که امارتشان همیشگی و زوال‌ناپذیر است و خطاب به ایشان می‌گوید:

تَسْزُولُ الْإِمَارَاتِ لَكُنَّمَا تَدُومُ إِمَارَاتِكُمْ فِي الشُّعُوبِ
فَعَرَشُ إِمَارَاتِهِمْ فِي الْقُصُورِ وَعَرَشُ إِمَارَاتِكُمْ فِي الْقُلُوبِ

(همان، ص ۲۱۷)

فرمانروایی و حکومت‌ها همه از بین می‌روند اما فرمانروایی شما پیوسته در میان مردم تداوم دارد.

تخت حکمرانی دیگران در قصرها است اما سریر فرمانروایی شما در قلوب مردم سکنی گزیده است.

شاعر از حقیقت و واقعیتی سخن می‌گوید که انکارناپذیر است؛ زیرا بشریت و به‌خصوص مسلمانان مدیون وجود پیامبر اکرم (ص) و دین اسلام هستند و وجود مبارک علی (ع) استمراربخش راه پیامبر (ص) است و بنی هاشم نیز به دلیل انتسابشان به نبی اکرم (ص) جایگاه و پایگاه ویژه‌ای در میان جامعه اسلامی دارند.

نتایج بحث

۱. روح دینداری و ایمان در اشعار بهار و احمد صافی نمودی روشن دارد و هردو شاعر، اشعار زیادی در این زمینه به رشته نظم کشیده‌اند.

۲. می‌توان گفت در حوزه تفکر دینی، بهار فردی معتدل و از افراط و تفریط به‌دور است و در اندیشه او دین، اساس همه امور است و چون از اول زندگی در یک فضای

مذهبی بزرگ شده است، به خدا و دین مبین اسلام اعتقاد راسخ دارد و دین را برای زندگی فردی و اجتماعی بشر، جزء لاینفک می‌داند؛ اما در مورد احمد صافی، قضیه فرق می‌کند و آن این است که در آغاز جوانی در ایمان او نوعی شک و تزلزل وجود داشته است و هرچه به میان‌سالگی و پیری قدم می‌گذارد، از شک و تردید دست می‌شوید و به خدا و فرایض دین اسلام، ایمان قلبی پیدا می‌کند، آن‌چنان‌که خدا را شاهد و ناظر بر همه هستی می‌داند و خود را ملزم می‌کند فرایض دین را به‌جا آورد.

۳. هر دو شاعر اشعاری هم در مدح و منقبت پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت (ع) سروده‌اند که بر باورمندی و ارادت ایشان به رسالت پیامبر (ص) و ولایت ائمه (ع) — که هدایتگران جامعه بشری از ضلالت و گمراهی هستند، دلالت دارد.

کتابنامه

بصری، میر (۱۹۹۴م). *اعلام‌الادب فی العراق الحدیث*، تقدیم جلیل‌العطیه، الجزء الأول، الطبعة الأولى، بی‌جا: دارالحکمه.

بهار، محمدتقی (ملک‌الشعرا) (۱۳۸۱). *دیوان اشعار*، چاپ اول، تهران: انتشارات علم.

الجبوری، کامل سلیمان (۲۰۰۳م). *معجم‌الشعرا، الطبعة الأولى، الجزء الاول*، لبنان (بیروت): دارالکتب العلمیه. زرقانی، سیدمهدی (۱۳۸۶). *یادی دوباره از بهار (مجموعه مقالات)*، به‌کوشش سعید بزرگ بیگدلی، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.

سحار، سعید جودت (۱۹۷۱م). *موسوعة الفکر العربی، المجلد الثانی*، قاهره: مکتبه مصر.

شیخ‌الرئیس کرمانی، محمد (۱۳۸۸). *شعر شیعی و شعرای شیعه در عصر اول عباسی*، چاپ اول، تهران: انتشارات اطلاعات.

الصفافی النجفی، احمد (۱۹۶۲م). *السَّالِل، الطبعة الاولى*، بیروت: دارالعلم للملأیین.

الصفافی النجفی، احمد (۱۹۸۳م). *اشعنه ملوته، الطبعة الرابعة*، بیروت: مکتبه المعارف.

الصفافی النجفی، احمد (۱۹۸۳م). *الافتحات، الطبعة الثالثة*، بیروت: مکتبه المعارف.

الصفافی النجفی، احمد (۱۹۸۳م). *هواجس، الطبعة الثالثة*، بیروت: مکتبه المعارف.

ظفری، ولی‌الله (۱۳۸۰). *حسیه در ادب فارسی (از آغاز دوره قاجاریه تا انقلاب اسلامی)*، ج ۲، چاپ اول، تهران: انتشارات امیرکبیر.

عابدی، کامیار (۱۳۷۶). *به یاد میهن، زندگی و شعر ملک‌الشعرا بهار*، تهران: نشر ثالث.

کریمی، مرزبان (۱۳۸۶). *عرفان، ادبیات و تصوف*، چاپ اول، شهرکرد: انتشارات سدره‌المنتهی.

محدثی خراسانی، زهرا (۱۳۸۸). *شعر آیینی و تأثیر انقلاب اسلامی بر آن*، چاپ اول، تهران: مجتمع فرهنگی عاشورا.

مدرسی، فاطمه (۱۳۸۶). *یادی دوباره از بهار (مجموعه مقالات)*، به کوشش سعید بزرگ بیگدلی، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.

المعوش، سالم (۲۰۰۶م). *احمد الصافی النجفی، حیاته من شعره، الطبعة الأولى*، لبنان (بیروت): مؤسسة بحسون. موريسن، جرج و همکاران (۱۳۸۰). *تاریخ ادبیات ایران از آغاز تا امروز*، ترجمه دکتر یعقوب آژند، چاپ اول، تهران: انتشارات گسترده.

میرقادی، سید فضل الله (۱۳۸۵). «شعر تأملی» در ادبیات عربی معاصر، چاپ اول، شیراز: نوید شیراز.

یاحقی، محمدجعفر (۱۳۸۸). *جویبار لحظه‌ها*، چاپ یازدهم، تهران: انتشارات جامی.

